



گاستون باشلار

شعله شمع

ترجمه

جلال ستاری

فهرست مطالب

۹	یادداشت مترجم
۱۱	پیشگفتار
۲۵	گذشته شمع
۳۷	تنهایی خیال پرداز شمع
۵۷	راست قامتی شعله
۶۹	تصاویر شاعرانه شعله در زندگانی گیاهی
۸۵	نور چراغ
۹۹	پایان سخن

فصل اول

گذشته شمع

«شعله خروش بالدار،
«ای دم، پرتو سرخ آسمان،
«- آن کس که رازت را بشکافد
خواهد دانست که زندگی چیست و مرگ کدامست...»

Martin Kaubishi, *Anthologie de la Poésie allemande*, trad. René Lasne et, Georg Rabuse, t. II.

۱

در گذشته‌ای که حتی در عالم خواب و خیال نیز از یادها رفته است، شعله شمع، فرزندگان را به اندیشیدن وامی‌داشت و به فلاسفه منزوی و گوشه‌گیر، هزاران خواب و خیال الهام می‌بخشید. بر میز کار فیلسوف، در کنار اشیایی که در قالبِ ظواهر و صورت‌هایشان اسیرند، و در جوار کتاب‌هایی که به کندی آموزش می‌دهند، شعله شمع، اندیشه‌های بی‌حد و حصری به ذهن خطوط می‌داد و تصاویری بی‌کران بر می‌انگیخت. در آن زمان، شعله برای کسی که در باب جهان خیال می‌بافت، پدیده‌ای از قماش همان جهان بود. نظام جهان در کتاب‌هایی قطور بررسی می‌شد و سخریه دانش را بنگر که ناگاه شعله‌ای ساده،

بی‌واسطه، معمّایش را مطرح کرد. مگر جهان در شعله، زنده‌تر نیست؟ مگر شعله، جان ندارد؟ مگر شعله، نشانِ نمایانِ ذاتی صمیمی و آیتِ نیرویی سزای نیست؟ مگر این شعله، متضمّن همه تضادهای درونی‌ای که منبع پویایی متافیزیکی مقدماتی و اولیّه است، نیست؟ پس چرا در جستجوی دیالکتیک‌های معانی باشیم، وقتی در بطنِ پدیده‌ای ساده، دیالکتیک امور واقع و دیالکتیک‌های موجودات، هست؟ شعله ذاتی فاقد توده است، و با این همه وجود نیرومندی است.

اگر می‌خواستیم با دو نیمه کردن تصاویری که زندگی و شعله را به هم می‌پیوندند، کتابی دربارهٔ «روانشناسی» شعله‌ها و نیز در باب «فیزیک» آتش‌های حیات بنویسیم، می‌بایست میدانی پهناور از استعارات و مجازها را بررسی کنیم! استعارات؟ اما در آن روزگاران دیرینِ دانش‌کهن که شعله، فرزندگان را به اندیشیدن وامی‌داشت، استعاره، خود، اندیشه بود.

۲

لکن اگر دانش‌کتاب‌های کهن، مرده است، فایدهٔ خیالبافی، پایدار و برقرار است. ما در این کتاب کوچک، خواهیم کوشید که در همهٔ اسناد و مدارک مان، چه مربوط به فلاسفه و چه دربارهٔ شاعران، خیالبافی آغازین را سراغ کنیم. وقتی در خواب و خیال‌هایمان و یا در روایت خواب و خیال‌های دیگران، ریشه‌های زندگی (آغازین) را بازیابیم، آنگاه همه چیز مال ماست، برای ماست. با نظارهٔ هر شعله، اخلاقاً و معنأً با جهان، مراوده برقرار می‌کنیم و پیوند می‌یابیم. در هر شب زنده‌داری و بیدارخوابی ساده، شعلهٔ شمع، الگوی زندگانی‌ای آرام و ظریف است و بی‌گمان سبک‌ترین نفخه، پریشانش می‌کند؛ همچنان که اندیشه‌ای بیگانه، در تأملات فیلسوفی غرقه در بحر فکر. اما چون دوران سلطهٔ تنهایی و عزلتِ کامل حقیقتاً فرا رسد و زنگِ ساعتِ آرامش حقیقتاً به صدا درآید، آنگاه همان صلح و صفا که بر قلبِ خیالباف حاکم می‌شود، در دلِ شعله نیز مستقر می‌گردد و در آن هنگام، شعله، شکل (قائمش) را حفظ می‌کند